

نقد نظریه‌ی تقیه در شیوه‌ی تبلیغ دین توسط اهل بیت علیهم السلام

حیدر حب الله

ترجمه: محمد رضا ملانی

سؤال 1: آیا این دیدگاه را که ائمه علیهم السلام در بیان معارف دین نیز تقیه کردند قبول دارید؟

پاسخ: امروزه برخی از ما، وقتی با دشواری یا مشکلی فکری در روایات مواجه می‌شویم می‌گوییم این مطلب، از روی تقیه صادر شده و یا در فضای تقیه و خوف، رواج یافت و یا می‌گوییم امام به خاطر تقیه، درباره‌ی فلان مطلب، چیزی نگفت و یا فلان سخن را به خاطر تقیه، بر زبان آورد. اینها را می‌گوییم بدون اینکه دلیل درستی بر تقیه و وقوع آن در موارد مختلف ارائه کنیم. همین مساله، بزرگترین دلیل برای غیر شیعیان است که بگویند: «در هیچ چیزی نمی‌توان بر عالمان شیعی و پیروان آنها اعتماد کرد؛ زیرا کارهایی که انجام می‌دهند و سخنانی که می‌گویند مبتنی بر تقیه و فریبکاری است لذا نمی‌توان نظر واقعی آنها را در میان آشفتگی سخنانی که می‌گویند کشف کرد».

حتی امروزه تصور برخی از ما نسبت به ائمه علیهم السلام اینگونه است که هزاران روایت از ایشان در فضای تقیه صادر شده است حتی آن روایاتی که در تفاسیل جزئی و ساده در فقه و آداب و اخلاق وارد شده که اکثر آنها نیز مورد اختلاف بسیار زیاد علمای دیگر فرق اسلامی است. این تصور ما نسبت به حجم زیادی از روایات ائمه علیهم السلام، باعث شده سلوک تبلیغی ایشان در بیان دین را آمیخته با ابهام و طفره رفتن و تشویش اذهان علماء و راویان و فقهای بعدی تصور کنیم. وقتی ما چنین تصویری از ائمه علیهم السلام ارائه می‌دهیم چگونه می‌توان ادعا کرد که ایشان، بیان‌کننده‌ی دین و شریعت هستند؟ هر وقت به روایتی از ائمه علیهم السلام برسیم که با اندیشه و تفکرات شخصی ما ناسازگار است می‌گوییم امام علیه‌السلام در حالت تقیه چنین سخنی را بر زبان آورده‌اند؛ تا جایی که براساس همین تصویر، حتی از یک روایت صحیح – از نظر سندی – و معتبر، فرار می‌کنیم بدون اینکه دلیلی برای کنار گذاشتن آن حدیث ارائه دهیم.

این چه گفتاری است که ائمه علیهم‌السلام را در هزاران روایتی که از ایشان به ما رسیده، در حالت تقیه تصور می‌کنیم و چنین تصویری از ایشان ارائه می‌دهیم؟ آنهم فقط به خاطر تبرئه‌ی راویان از جعل و کذب و دست بردن در روایات و یا به خاطر عدم وجود فهم تاریخی و زمان‌مند از برخی نصوص ائمه علیهم السلام! برای اینکه ساحت برخی از راویان را منزله از کذب و جعل نماییم ائمه علیهم السلام را تبدیل به اشخاصی می‌کنیم – بدون اینکه بفهمیم – که هر روز، یک جور حرف می‌زنند. به کتابهای برخی از اشخاص مراجعه کنید و ببینید چگونه با احادیث، تعامل نموده و برخورد می‌کنند و چگونه در استفاده از تقیه، زیاده روی می‌نمایند تا جایی که ناخودآگاه ائمه علیهم السلام را تبدیل به اشخاصی می‌کنند که اگر امروز نزد آنها بروید چیزی به شما می‌گویند و اگر فردا نزد آنها حاضر شوید چیز دیگری به شما می‌گویند.

آیا این شیوهی بیان دین و شریعت، شیوه‌ای ابتکاری و درست می‌باشد و یا شیوه و روشی مبهم و گنگ است که برای مراقبت از ساحت برخی نصوص و یا راویان و یا تفکرات و عقاید خود ما، اختراع شده است؟ حتی در برخی موارد با دو روایت متعارض مواجه می‌شویم که یکی از آنها را حمل بر تقیه می‌کنند در حالی که راوی هر دو روایت یک نفر همچون محمد بن مسلم است – این یک مثال واقعی است – سؤال این است که چگونه امام علیه السلام در یک مکان از وی تقیه می‌کند و در مکان دیگر، تقیه نمی‌کند؟ این موارد نیاز به بحثی تاریخی دارد. اگر به همراه محمد بن مسلم در یکی از این دو ملاقات با امام علیه‌السلام، شخص دیگری بود که باعث شد امام از روی تقیه سخن بگوید چرا خود محمد بن مسلم به این مسأله اشاره نکرد؟ در حالی که خود محمد بن مسلم از کسانی محسوب می‌شود که بیش از ما با شیوهی ائمه علیهم السلام آشنا است و بیش از ما با ایشان زندگی کرده است.

از یک منظر، استفاده از نظریه‌ی تقیه به این شیوهی افراطی آنهم به خاطر فرار از هر حقیقت تاریخی، چیزی جز فریبکاری و طفره رفتن از حقیقت نیست. باید با دلیل برای شما ثابت شود – حتی در قالب ترجیح – که فلان مسائل، به خاطر شرائط تقیه صادر شده‌اند؛ مانند اینکه فلان قضیه، از مواردی است که به شدت مرتبط با سلطان – آنهم در شرایطی بسیار حساس – می‌باشد به گونه‌ای که فعلا از وی نسبت به مردم، خوف و ترس وجود دارد. پس به جای اینکه ائمه علیهم السلام را به گونه‌ای تصویر کنیم که دائما در حال ترس از انعکاس رفتارهایی هستند که دیگران در برابر آنها انجام می‌دهند باید ایشان را همچون افرادی معرفی کنیم که حق را می‌گویند و در راه خداوند متعال از سرزنش هیچ شخصی نمی‌هراسند – همانطور که اخلاق انبیاء و سنت اولیاء در قرآن کریم اینگونه است – مگر اینکه وضعیت به قدری خطرناک شود که بیم کشته شدن و یا مفاسد بزرگ و ... وجود داشته باشد که البته چنین شرایطی، وضعیت خاص خود را دارد و باید به شکل دقیقی مورد واکاوی و تحلیل قرار گیرد؛ نه اینکه هر گاه با تعارض بین روایات مواجه شدیم سریع از نظریه‌ی تقیه – آنهم بدون دلیل موجهی – استفاده نماییم به گونه‌ای که در این کار، دچار افراط شویم.

آیا اجتناب و تنفر بقیه‌ی مسلمین از حق، باعث می‌شود ائمه علیهم السلام، حق را نگویند و غیر حق را به آنها ارائه دهند در حالی که می‌توانستند سکوت کنند و فقط از بیان حقیقت، طفره روند و چیزی نگویند نه اینکه قول باطل و غیر حق را بر زبان آورند؟ عجیب آنجاست که برخی از ما، بعضی روایات را حمل بر تقیه می‌کنیم در حالی که حکم بیان شده در آن روایت، موافق استدلالی است که امام علیه السلام در همان روایت، برای آن حکم – آنهم با استناد به قرآن کریم – می‌آورد. چگونه ممکن است امام علیه السلام تا این اندازه تقیه کند و برای نظری که واقعا باطل است و خلاف حق می‌باشد اینگونه اقامه‌ی دلیل کند؟ آیا واقعا شیوه‌ی قرآن کریم که اهل بیت علیهم السلام از آن جدا نمی‌شوند اینگونه است؟ آیا این اندازه، تساهل و بی‌ثباتی در بیان حقائق دینی – به گونه‌ای که باعث سردرگمی شیعیان در شناخت مقصود ائمه علیهم السلام می‌شود – جایز است؟ آیا می‌توان پذیرفت ائمه علیهم السلام چنین کاری انجام می‌دهند؟ آیا می‌توان دو یا سه روایت را که می‌گویند خود ائمه علیهم السلام بین شیعه اختلاف می‌افکند پذیرفت و سپس چنین نتیجه گرفت که هر گروه از شیعیان، حکمی مختلف و متفاوت با یکدیگر دارند تا در نزد سایر مسلمین، چنین وانمود شود که آنها با هم اختلاف دارند؟ آیا ائمه علیهم السلام نمی‌توانستند به جای اینکه شیعه را به این

شیوه گمراه کنند تا در شناخت حق، سردرگم باشند، آنها را با حق آشنا نموده و سپس به منظور حمایت از آنها، دستور می‌دادند در برابر دیگران، در انجام دستورات، به گونه‌ای عمل کنید که گویا با یکدیگر متحد نیستید و اختلاف دارید؟ آیا ما حق نداریم در برابر چنین روایاتی که تعداد آنها هم واقعا کم است توقف کنیم و متن آنها را نقد نماییم؟

من از همه دعوت می‌کنم - همانطور که قبلا در بحثی که پیرامون نقد متن حدیث داشتم اشاره نمودم - بازگشتی داشته باشیم و به تصویر کلیشه‌ای که از ائمه علیهم السلام توسط برخی از ما ارائه شده نگاهی بیاندازیم؛ همان تصویری که ائمه علیهم السلام را همچون افرادی نشان می‌دهند که هر روز، یک حرف و سخنی را بر زبان می‌آورند و برای شیعه، بیش از یک دین را ارائه می‌کنند و آنها را در حالت سرگردانی و گمراهی قرار می‌دهند. به جای اینکه چنین تصویری از ائمه علیهم السلام ارائه دهیم باید روایاتی را که خواسته یا ناخواسته، سبب پیدا شدن چنین وضعیت مضطربی در روایات و در نتیجه تعارض میان آنها شده‌اند متهم کنیم. آیا برخی از شیعیان، به اهل سنت این ایراد را نمی‌گیرند که به خاطر حفاظت از منزلت صحابه، از ارزش و قدر و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله فروکاستند؟ آیا لازم نیست که شیعه نیز متوجه این مساله باشد و از شأن ائمه علیهم السلام به خاطر مراقبت از قدر و منزلت اصحاب آنها، فرونگاهند؟ من می‌دانم که ممکن است با این سخنان، برخوردی احتیاط آمیز شود مخصوصا بعد از اینکه به این روش کلیشه‌ای و رایج در تعامل با روایات متعارض، انس گرفته‌ایم به گونه‌ای که اصلا احساس نمی‌کنیم این روش، معیوب و علیل است. در عین حال، من صادقانه، دیگران را دعوت می‌کنم به اینکه اهل بیت علیهم السلام را به عنوان افرادی بشناسیم که بدون واهمه از هیچ کسی، و نیز بدون در نظر داشتن اینکه دیگران درباره‌ی آنها چگونه قضاوت می‌کنند، حقیقت را بر زبان جاری می‌کنند. البته در وضعیت‌های خاص و غیر عادی، ممکن است برخی از امور با توجه به شرایط تقیه، تفسیر شود ولی همین موارد نیز از جهت سنخ موضع گیری‌ها و افکار و دیدگاه‌ها و ... محدود و کم خواهند بود.

آیا ائمه علیهم السلام، ملزم به پاسخ دادن به هر سوالی بودند در حالی که از ایشان روایت شده که فرمودند: سؤال کردن، بر شما واجب است اما جواب دادن سؤال شما، بر ما واجب نیست؟ با این وصف چرا به جای اینکه پاسخی بر زبان آورند که خود ایشان، غیر واقع و ناحق بودن آن را می‌دانند در برابر سؤال، سکوت اختیار نمی‌کنند؟ اصلا فرض کنیم ائمه علیهم السلام، نظری را ابراز کنند که مخالف مالک و یا ابی حنیفه باشد؛ در این صورت آیا چنین اظهار نظری باعث می‌شود به زندان بیافتند در حالی که خود ابوحنیفه، در دولت اول عباسیان، مورد ظلم و ستم واقع می‌شد؟ آیا حق نداریم درباره‌ی چنین تصویری از ائمه علیهم السلام که توسط برخی از ما ارائه شده، درخواست تجدید نظر کنیم؟ مخصوصا با توجه به اینکه چه بسا، منشأ این تصویر از اهل بیت علیهم السلام، برخی از روایان و یا حتی غالیانی باشند که می‌خواستند به مردم چنین بقبولانند که «ای مردم! در نزد ما اسراری نهفته است و اگر روایاتی را دیدید که مخالف و متعارض با اسراری بود که ما از اهل بیت نقل می‌کنیم ما را تکذیب نکنید زیرا اهل بیت علیهم السلام از روی تقیه سخن می‌گویند و ...». آیا این احتمال را نباید جدی گرفت و به جای اینکه آن را فقط به عنوان یک وضعیت تاریخی شناسایی کنیم مورد بحث و بررسی علمی قرار داده و از این منظر تحلیل کنیم؟ ما امام صادق علیه السلام را به عنوان شخصیتی موقر و مورد احترام در میان اهل علم و زهد معرفی می‌کنیم

که هزاران شاگرد در محضر ایشان حضور داشتند که به معنای حضور حداکثری ایشان در محافل علمی است؛ با این وصف، چگونه ممکن است چنین شخصیتی، از تقیه به صورت افراطی استفاده کند آن هم نه بدین صورت که خود ایشان با دستان بسته نماز بخوانند بلکه در قالب بیان دین در شکل غیر واقعی و ناصحیح آن بدین صورت که بفرماید: «با دست بسته نماز بخوانید» و البته همین امام صادق علیه السلام می‌داند مالک بن انس، تکتف و دست بسته نماز خواندن را واجب نمی‌داند و حتی مشکلی در مخالفت با آن ندارند؟ آیا واقعا داده‌های تاریخی، چنین به ما می‌گوید که خطرهای پیرامون امام صادق علیه السلام و شیعیان ایشان، به حدی گسترده بوده که حتی تفصیل جزئی را نیز – که شاهد اختلافات بسیار حتی در میان اهل سنت نسبت به آن تفصیل هستیم – در بر می‌گرفت؟ مخصوصا با توجه به اینکه همه می‌دانند در دولت عباسیان، حداقل تا بعد از امام کاظم علیه السلام، هیچ مذهبی فقهی به عنوان مذهب رسمی، اعلام نشد؛ لذا این پیش فرض نیز که در آن زمان ها، یک مذهب رسمی وجود داشت نیازمند بررسی عمیق بوده و چنین ادعایی، بسیار خالی از دقت است بلکه یک تصویر کلیشه‌ای و البته بدون دلیل است و چه بسا منشأ آن، توجیه وضعیت موجود در تعامل با روایات است؛ زیرا در صورت فقدان چنین پیش فرضی، این ترس وجود دارد که روایات زیادی کنار گذاشته شوند و یا مشکلات زیادی در سندهای احادیث و روایان آنها به وجود آید.

مقصود من از طرح این نظریه، تجدید نظری دوباره است آنهم به شیوه‌ای که بیشتر، آماده‌ی بررسی نقد روایان و روش‌های آنان در نقل احادیث شویم به جای اینکه اهل بیت علیهم السلام را به صورت اشخاصی جلوه دهیم که برخی از ما احساس کنند ایشان – العیاذ بالله – در بیان دین برای امت‌های هم عصر خود – و بالتبع، برای امت‌های بعدی – اهلیت امانت داری ندارند. هر کسی که از بحران تعارض احادیث در نزد امامیه و روش‌های تعامل برخی از آنها با این بحران آشنا باشد متوجه آنچه که می‌گویم خواهد شد و پی به اهمیت آن می‌برد و متوجه می‌شود این نگاهی که در سطور پیشین عرض کردم می‌تواند منجر به ایجاد روشی در تعامل با تراث حدیثی ما شود که کاملا متفاوت با روش‌های متداول است.

البته مقصود من از این سخنان، برانگیختن قوه‌ی تفکر در این زمینه‌ها است که به نظر قاصر من، بسیار لازم و جدی است. می‌دانم که ممکن است کسی در برابر این سخنان، بگوید: «با روایاتی که برای علاج تعارض میان احادیث وارد شده چه می‌کنید؟ چون در برخی از آنها چنین آمده است که از میان دو روایت متعارض، روایتی را برگزینید که مخالف با اهل سنت باشد و ...»؟ من در پاسخ خواهم گفت در تمام این روایات نیز – که تعداد آنها کم است – باید اندیشید و به گونه‌ای آنها را مورد بررسی قرار داد تا اشکال فوق، حتی الامکان پیش نیاید و یا حداقل مجال کمتری برای خودنمایی بیابد. سخنانی که در اینجا می‌گویم از روی خطورات ذهنی و بدون تحقیق و تامل نیست؛ قبلا در درس خارج، پیرامون این مساله، مباحثی را مطرح کردم که البته هنوز منتشر نشده است؛ زیرا برخی از ما، ائمه علیهم السلام را همچون افرادی امنیتی و اطلاعاتی به تصویر کشیدیم که هر روز – العیاذ بالله – هزاران بار، رنگ عوض می‌کنند. من در آن مباحث، این مشکل را مورد بررسی قرار دادم و هر دلیلی را که ممکن بود برای توجیه نظریه‌ی تقیه آورده شود بررسی کردم – البته منظور من، تقیه در بیان دین از سوی ائمه علیهم السلام است نه تقیه در تطبیق دین و انجام دستورات دینی؛ در این نکته باید خوب دقت کنید تا متوجه موضوع بحث ما شده و گمان نبرید

من اصل تقيه را مورد تشكيك قرار داده و آن را قبول ندارم – و در آن مباحث، اين نظريه كه «رشد، در مخالفت با اهل سنت است» را بررسي کرده و به اين نتيجه رسيدم كه هيچ يك از رواياتي كه مي‌گويند «از بين دو حديث متعارض، حديثي را برگزينيد كه مخالف اهل سنت است» سند درستي ندارند؛ حتي روايت «الراوندي» كه سند آن را شهيد صدر، تصحيح مي‌كند؛ علاوه بر اينكه تعداد اين روايات بسيار اندك است؛ لذا من در آن بحث، وجود يك معيار الزامي در ترجيح يكي از دو روايت متعارض بر اساس مخالفت با اهل سنت – مگر در محدوده‌اي بسيار كوچك – را نپذيرفتم كه البته برخي از علماء نيز بر همين عقیده هستند مانند آخوند خراساني مؤلف كفاية الاصول – كه بنا بر يك فرض، قائل به تخيير است و نه ترجيح – و البته آخرين آنها هم آية الله سيد تقی قمی هم نيست.

لازم به ذكر است كه انتقادات من، متوجه آن گروهی است كه در استفاده از نظريه‌ی تقيه در بيان دين و تصوير ائمه عليهم السلام بر اساس آن، افراط مي‌كنند؛ و الا وقتی به بسياری از علماء مراجعه مي‌كنيم اين پديده‌ی افراطي را مشاهده نمي‌كنيم و برعكس، متوجه مي‌شويم كه در تطبيق و استفاده از اصل تقيه در بيان دين توسط ائمه عليهم السلام، منطقی و متعادل عمل مي‌كنند. اين را گفتم تا به ذهن مخاطبين – مخصوصا غير شيعيان – يك تصوير غير دقيق از تلاش‌های علمای سابق و معاصر، خطور نكند.